

[وجوه بطلان معامله محاباتی مصداق رشوه 1](#_Toc26020890)

[وجه اول: مفسد بودن شرط فاسد 1](#_Toc26020891)

[وجه دوم: مصداق رشوه بودن مبیع در بیع محاباتی 1](#_Toc26020892)

[وجه سوم: الغاء خصوصیت از «الرشوة سحت» 2](#_Toc26020893)

[وجه چهارم: تلازم حرمت معامله با فساد 3](#_Toc26020894)

[اشکال استاد به وجه چهارم 4](#_Toc26020895)

**موضوع**: احکام القضا /القضا /کتاب القضا

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث ما در حکم وضعی معامله محاباتی بود با این فرض که مفهوم رشوه بر این معامله منطبق باشد. حکم به بطلان این معامله مورد اختلاف فقها بود. مرحوم شیخ انصاری فرمود در بطلان این معامله وجه قوی وجود دارد البته با این فرض که آن را رشوه می دانست.

# وجوه بطلان معامله محاباتی مصداق رشوه

## وجه اول: مفسد بودن شرط فاسد

برای بطلان معامله محاباتی دو وجه بیان شد. یکی این بود که «شرط فاسد مفسد است». مرحوم خویی[[1]](#footnote-1) فرمود تنها وجه بطلان این معامله همین وجه است و با وجود بطلان این مبنا، نباید قائل به بطلان این معامله باشیم. این کلام از ایشان عجیب است زیرا طرف مقابل ایشان شیخ انصاری است که مانند مرحوم خویی قائل به این است که شرط فاسد مفسد نیست. پس وجه شیخ انصاری این وجه اول نیست.

## وجه دوم: مصداق رشوه بودن مبیع در بیع محاباتی

وجه دوم را از کلام میرزای شیرازی نقل کردیم که فرمود خود مبیع در بیع محاباتی مصداق رشوه است.

## وجه سوم: الغاء خصوصیت از «الرشوة سحت»

این وجه در کلام مرحوم میرزای شیرازی نیز اشاره شده بود ولی ایشان آن را موجب بطلان نمی دانست، اما کلام شیخ انصاری ناظر به همین وجه است. از نظر شیخ انصاری رشوه منطبق بر خود بیع محاباتی است یعنی خود بیع محاباتی رشوه است نه مبیع در بیع محاباتی. مصداق رشوه گاهی اجرت است یعنی عین و مال، و گاهی فعل است که مراد از آن خود معامله است. اگر دلیلی به این نحو داشته باشیم که بگوید: «الرشوة باطلة» و بنا بر این شد که رشوه باطل باشد، معامله محاباتی نیز باطل می شود. اما اگر دلیل ما بر حرمت رشوه، «الرشوة سحت» باشد، ظاهر این دلیل دال بر بطلان معامله نیست؛ زیرا «سحت» منطبق بر فعل نیست به این معنا که بیع نمی تواند سحت باشد چون سحت وصفی برای عین است. اگر «سحت» بر فعل اطلاق شود معنای حرمت را می رساند ولی معنایش بطلان نیست. البته چنانچه گذشت اگر دلیل بگوید عینی سحت است یعنی معامله آن هم فاسد است، اما جایی که خود معامله مصداق سحت است، بطلان آن نمی تواند از «الرشوة سحت» استفاده شود و اگر چنین شد، دلیل ما بر بطلان مطلق رشوه قاصر است؛ زیرا روایت گفته است «الرشوة سحت» یعنی آنچه پرداخت می کنید سحت است، اما در موردی که رشوه منطبق بر جایی است که چیزی پرداخت نمی شود بلکه فعلی انجام می شود (یعنی معامله ای صورت می گیرد) این را شامل نیست. پس دلیل مطلقی بر بطلان رشوه نداریم که یک مصداقش اجرت، و مصداق دیگرش بیع محاباتی باشد.

«سحت» را نباید به معنای حرمت بیان کنید به گونه ای که فقط مصداق آن مالی که در مقابل حکم به ناحق داده می شود باشد تا در نتیجه دال بر بطلان معامله محاباتی مصداق رشوه نباشد. مرحوم شیخ نیز می خواهد الغاء خصوصیت کند؛ اینکه فرموده است «و في فساد المعاملة المحابى فيها وجه قوي»[[2]](#footnote-2) یعنی درست است که رشوه در معالمه محاباتی منطبق بر فعل است و فعل سحت نیست، ولی شارع که گفته است نباید شی ای در مقابل حکم به باطل پرداخت کنید شی خصوصیت ندارد، متفاهم عرفی از این دلیل به الغاء خصوصیت این است که هر رشوه ای -هرچند فعل باشد- باطل است. پس وجه سوم الغاء خصوصیت است. شبهه این بود که اطلاقی در دلیل بطلان رشوه نسبت به بیع محاباتی نداریم و وجه عدم بطلان، نبود اطلاق است؛ ولی شیخ می فرماید «و في فساد المعاملة المحابى فيها وجه قوي»؛ بعید نیست مراد شیخ این باشد که با الغاء خصوصیت این اطلاق را درست می کنیم.

## وجه چهارم: تلازم حرمت معامله با فساد

این وجه که در کلام بعض المعاصرین[[3]](#footnote-3) آمده این است که خود معامله رشوه است؛ نه اینکه مبیع رشوه باشد چنان که کلام میرزای شیرازی بود. در کلام میرزای شیرازی آمده بود که اگر خود معامله رشوه باشد فقط حرام است و حرمت مستلزم فساد نیست اما ایشان کلام میرزا را نقل کرده و رد کرده است. ایشان فرموده است که این جمله «حرمت مستلزم فساد نیست» از غلط های مشهوری است که در کلام فقها مطرح شده است. اگر شارع بگوید «فلان معامله اعانه بر اثم است» معنایش این است که حرام است و نباید انجام شود. نمی تواند بگوید مبغوض من است ولی اگر انجام دادی صحیح است. در کلام بزرگان خلطی رخ داده است و آن این است که بین متعلقات احکام و بین موضوعات احکام خلط کرده اند. در متعلقات احکام بین حرمت و فساد تلازمی نیست. اگر گفتند نماز واجب است و غصب حرام است، متعلق حکم فعل مکلف -نماز و غصب- است که در موردی تصادق پیدا کرده اند. ایشان فرموده است تعلق امر به جامع مستلزم این نیست که حصه حرام را نباید به عنوان مأمور به بیاوری. شارع می تواند بگوید این حصه از نماز که در دار غصبی واقع شده است حرام است ولی نماز شما مصداق مامور به است. بین اینکه شارع بگوید «صل و لا تغصب» و بین اینکه بگوید «صل و لا تصل فی وبر ما لا یؤکل لحمه» فرق است. اگر دومی را گفت و مکلف در لباس غیر ماکول اللحم نماز خواند نمازش صحیح نیست چون «لا تصل فی وبر ما لا یؤکل لحمه» در ناحیه مامور به قید ایجاد می کند. یعنی من این نماز با این خصوصیت را از تو می خواهم، به خلاف «صل و لا تغصب» که شارع نگفته «نماز غصبی انجام نده» بلکه گفته «لا تغصب»؛ معنایش این است که نماز بخوان هر چند در ضمن غصب باشد. ایشان فرموده است متعلق امر و نهی اتحاد داشته باشند یا نداشته باشد، فرقی نمی کند و اشکالی ندارد، زیرا فعل مکلف که متعلق حکم است می تواند به اعتباری واجب و به اعتباری دیگر حرام باشد و منافاتی بین حرمت و صحت نیست. ایشان فرموده است فقها خلط کرده اند؛ نوبت به معامله که رسید گفته اند معامله حرام است ولی صحیح است، در حالی که بین حرمت معامله و صحت معامله تنافی است. اگر گفته شود این معامله حرام است و نیز گفته شود این معامله صحیح است، میان این دو ناسازگاری وجود دارد، زیرا این دو کلام در غرض ناسازگاری دارند. غرض از تحریم معامله این است که معامله واقع نشود. اینکه معامله حرام باشد ولی اگر انجام شد صحیح باشد منافات با غرض دارد. در نتیجه حرمت مساوق با فساد است.

مراد از حرمت، نهی نیست و جمله «نهی مستلزم فساد است» محل بحث نیست. همچنان که مواردی مثل «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص نَهَى عَنْ بَيْعِ الْغَرَرِ»[[4]](#footnote-4) خارج از محل بحث است، زیرا این نهی ارشاد به فساد است؛ بلکه محل بحث، حرمت است. مبغوض بودن معامله با صحت و وجوب وفا به آن ناسازگار است. اگر دلیل آمد که «اعانه بر اثم حرام است» و در عین حال گفته شود که معامله موشک با کفار صحیح است، با غرض نهی تنافی دارد. اگر اعانه حرام است پس معامله مصداق اعانه نیز باطل است. نمی شود معامله مبغوض باشد ولی وفای به آن واجب باشد. ایشان فرموده که قوم خلط کرده اند بین متعلق حکم و موضوع حکم. متعلق چیزی است که دعوت به فعل و ترک آن می شود مثل نماز و غصب. اما موضوع آن چیزی است که به فعل و ترک آن دعوت نمی شود، مانند بیع که می گوید اگر بیعی صورت گرفت نافذ است و ناظر به این نیست که این بیع محقق می شود یا نه. ترتب صحت بر معامله از قبیل ترتب حکم بر موضوع است نه از قبیل تعلق حکم به متعلق. پس اگر گفته شود این معامله حرام است و همین معامله موضوع حکم به صحت و نفوذ هم باشد، اینها با هم جمع نمی شوند.

### اشکال استاد به وجه چهارم

اشکال ما به ایشان این است که مراد شما از اینکه «حرمت مستلزم فساد است» چیست؟ مراد شما از حرمت، یا حرمت سبب است یا حرمت مسبب. منظور از سبب خود انشاء است که در خارج اتفاق می افتد مثل لفظ «بعت». در مقابل آن مسبب است به معنای ملکیت و انتقال مبیعی که مسبب از آن انشاء است. این کلام که «حرمت مستلزم فساد است چون با غرض ناسازگار است» لازمه اش این است که اثر بر معامله مترتب نشود یعنی یا ثبوتا (عقلا) حرمت مستلزم بطلان معامله است یا اثباتا از ادله حرمت، بطلان فهمیده می شود هر چند عقلا می تواند معامله حرام، ولی صحیح باشد. در نتیجه چهار حالت حاصل می شود؛ حرمت به لحاظ سبب یا مسبب، و استلزام بطلان به لحاظ ثبوت یا اثبات.

التزام به بطلان معامله طبق هیچ کدام از فروض چهاگانه صحیح نیست. اگر حرمت سبب را فرض کنید مانند این که می گوید بیع وقت النداء حرام است چون مزاحم با فعل نماز جمعه است. این نهی به جهت تزاحم از حیث نقل و انتقال نیست بلکه نهی غیری است. بین اینکه بگوید اگر بیع کردی عذاب می شوی ولی اگر این عذاب را به جان خریدی و بیع کردی باید وفا به بیع کنی، منافاتی نیست. شارع می گوید انشاء بیع نکن ولی اگر انشاء کردی وفا کن. حکم به صحت با فرض ارتکاب محرم، نه ثبوتا مانع دارد ونه اثباتا.

آن چیزی که منشأ خلط ایشان شده این است که اگر شارع نهی از بیع کرده بود بالخصوص، مثل اینکه می گفت «لا تبع وقت النداء»، ظهور این مانند «لا تبع ما ليس عندك»[[5]](#footnote-5) می شد که ظهور در بطلان معامله دارد ولی این ربطی به حرمت معامله ندارد و محل بحث ما حرمت تکلیفی معامله است. اگر شارع گفت «لا تبع ما ليس عندك» معنایش این است که بیع او فاسد است نه اینکه عقاب می شود. نهی از معامله بالخصوص ظهورش در حکم تکلیفی نیست بلکه ظهور در حکم وضعی دارد.

1. [مصباح الفقاهة، السید أبوالقاسم الخوئی، ج1، ص430.](http://lib.eshia.ir/10155/1/430/للمحابي) [↑](#footnote-ref-1)
2. [مکاسب، شیخ مرتضی انصاری، ج1، ص249.](http://lib.eshia.ir/10141/1/249/المحابى) [↑](#footnote-ref-2)
3. [دراسات فی المکاسب المحرمة، حسین علی المنتظری، ج3، ص209.](http://lib.eshia.ir/15295/3/209/متعلّقات) [↑](#footnote-ref-3)
4. [دعائم الاسلام، قاضی نعمان مغربی، ج2، ص21.](http://lib.eshia.ir/71542/2/21/رَسُولَ) [↑](#footnote-ref-4)
5. [فقه القرآن، قطب الدین راوندی، ج2، ص58.](http://lib.eshia.ir/15342/2/58/تبع) [↑](#footnote-ref-5)